

انهدام یک جنبش ارتجاعی

توده ای در ایران

رضا مقدم

۱۱ دی ۱۳۸۸

آب در خوابگاه مورچگان

صفحه ۳

سودابه مهاجر

از مردمک چشم آزادی در ایران

حفاظت کنیم!

صفحه ۸

شروین رها

خوابگاه دانشگاه دانشجویان دانشگاه تهران و ضرب و شتم و کشتار دانشجویان در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ قادر شدند این جنبش ارتجاعی را در دفاع از جنایتی که علیه دانشجویان کرده بودند به خیابان آورند. اما اخیرا با پاره و آتش زده شدن عکس خمینی در تظاهراتها و نمایش فیلم آن در تلویزیون و حتی پس از یک کمپین تبلیغاتی وسیع، خامنه ای و پاسداران نتوانستند این جنبش ارتجاعی را تحت عنوان اهانت به خمینی (که مورد وثوق همه جناحهای حاکمیت است) پس از نماز جمعه به خیابان آورند و به سختی شکست خوردند.

به همین دلیل تظاهرات دولتی چهارشنبه نهم دی مستقل از تعداد شرکت کنندگانش برای ارباب جنبش عظیم ضد استبدادی جاری نبود. خامنه ای و پاسداران جنایت

جمهوری اسلامی ایران در نظام دموکراسی و آزادی بیان



اسلامی از آغاز با به خیابان آوردن اوباشان یک جنبش ارتجاعی توده ای مردم ناراضی را مرعوب می کرد. حتی ده سال قبل هم بعد از غارت

تظاهرات دولتی چهارشنبه نهم دی نشان آشکاری است بر انهدام یک جنبش توده ای ارتجاعی که رژیم اسلامی سالها بر آن متکی بود. رژیم



جاری نتیجه یک سازش است که آمادگی یک طرف مناقشه به تنهایی کافی نیست بلکه همواره نیازمند آمادگی هر دو سو است. تظاهرات چهارشنبه فراخوانی به منظور نمایش آمادگی برای سازش نبود، بلکه فراخوانی برای تدارک سرکوب خشن تر است. اما مانند همه تجاب تاریخی حتی ایدئولوژیک ترین نیروهای سرکوب در برابر یک جنبش توده ای دچار تردید و دودلی می شوند و این یک آفت کشنده برای هر نیروی سرکوبگر است. بعلاوه همانند تظاهرات های ششم دی مردم ایران میروند تا از حق طبیعی خود برای دفاع از خودشان در مقابل خشونت نیروهای جنایتکار رژیم اسلامی استفاده کنند و تزلزل بیشتری در میان نیروهای امنیتی و نظامی ایجاد کنند. بسیج یک جنبش توده ای ارتجاعی دیگر برای رژیم اسلامی ممکن نیست. در مقابل رژیم اسلامی تنها دو راه تسلیم و یا سرکوب کلاسیک نظامی جنبش وجود دارد که این دومی هم در میان مدت باعث رشد نفوذ جناح انقلابی جنبش خواهد شد. رژیم هیچ راه چاره ای در مقابل این جنبش ندارد چرا که رفتن این رژیم حکم تاریخ است. *

برای تقویت روحیه ضعیف انواع و اقسام نیروهای امنیتی، نظامی و انتظامی رژیم اسلامی بود که نزدیک به هفت ماه است زیر یک فشار روبه تزايد و خرد کننده سیاسی، اخلاقی، روانی است. با تظاهرات چهارشنبه خامنه ای و پاسداران کوشیدند تا قوت دلی باشند برای نیروهای خسته و فرسوده و مرددی که در هفت ماه گذشته صدها نفر را کشته و هزاران نفر را دستگیر و شکنجه کرده اند. و معنایی جز آن ندارد که رژیم اسلامی مصمم است سرکوب جنبش اعتراضی مردم ایران را شدت بخشد و لوازم و تجهیزات انتظامی جدیدی را در خیابانها بکار گیرد که در طول عمر خود حتی بعضا نیازی به داشتن آن نمی دید.

تلاش برای سرکوب خشن جنبش فعلی در کوتاه مدت هر محدودیتی هم که بوجود بیاورد در میان مدت فقط جناح انقلابی جنبش آنرا تقویت می کند و از نفوذ جریاناتی که خواهان حفظ رژیم اسلامی و حذف فقط احمدی نژاد هستند، می گاهد. چرا که حذف احمدی نژاد و یا قبول حتی بخش کوچکی از مطالبات جنبش عظیم ضد استبدادی

پیشه خود بهتر از همه می دانند که جنبشی که در روز یکشنبه ششم دی با قبول همه خطرات دستگیری، شکنجه و مرگ ستون فقرات رژیم اسلامی را هدف گرفته بود مرعوب تظاهر کنندگانی نمی شوند که اکثریت آنها اجبارا و به صرف ساندویچ و آب میوه، و محسوب شدن وقت شان در تظاهرات بعنوان ساعت کار و با ایاب و ذهاب مجانی به خیابان آورده شده بودند. نیرو و ترکیب این تظاهر کنندگان مناسب ارباب جنبش ضد دیکتاتوری جاری نیست. این نوع تظاهرات مناسب جشن و بزم است و رژیم شاهنشاهی پهلوی نیز برای جشنهای چهارم و نهم آبان اینگونه تظاهرات را سازمان می داد که به تظاهراتهای فرمایشی معروف بود. البته تظاهرات روز چهارشنبه قوت قلبی برای نیروهای سرکوب رژیم اسلامی نیست زیرا چون شرکت در این تظاهرات برای بسیاری از کارکنان دولتی و دانش آموزان اجباری بود بسیاری از آنها در اوقات غیر کاری خود در تظاهراتی ضد دیکتاتوری هم شرکت می کنند!

هدف تظاهرات روز چهارشنبه نهم دی

Postfach 940166
60459 Frankfurt
Germany

bepish@hotmail.fr

به پیش!

به پیش! زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای **به پیش!** منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.

آب در خوابگاه مورچگان

لیبرال‌ها و ماجرای گاندی

سودابه مهاجر

جنبش توده‌ای و واکنش لیبرال‌ها

همه‌شان به اضطراب افتاده اند؛ ترس سراپای وجودشان را فرا گرفته، خواب و خوراکشان را ربوده و تارنماهایشان را به لرزش انداخته است. از نخبگان نامدار تا بی‌نام و آوازه‌تر ها، از سایت جمهوری و کار آنلاین تا مدرسه فمینیستی و میدان زنان و ... از اکثریت و جمهوری خواهان تا فمینیست‌ها! هر چه این مملکت از لیبرال و سوسیال دموکرات (ببخشید، "تحول طلب" و "توسعه گرا") در خود دارد، بعد از ۶ دی خون می‌گریزد. چرا؟ چون جنبش توده‌ای به راه آنها نمی‌رود، چون جنبش توده‌ای روز به روز رادیکال‌تر می‌شود، چون بویژه در ۶ دی مردم معترض و به جان آمده شعارهای ساختار شکن و ضد رژیم داده‌اند، چون خیابان را به اختیار خود درآورده‌اند و با بستن باریکاد مانع ورود اوباش موتور سوار شده‌اند، چون با آتش زدن زباله‌دان‌ها

گاز خفه‌کننده را خنثی کرده‌اند تا در خیابان بمانند و به اعتراض خود ادامه دهند، چون تعدادی از برادران بسیج و امنیت را گوشمالی داده‌اند ... فریاد یا مصیبتا، یا خشونتاً قرار است از این پس صفوف منهزم و پراکنده طیف لیبرال‌ها و سوسیال دموکرات‌های ما را متحد و یکدست کند ... آنهایی که دیروز ادای ماندلا را در می‌آوردند و "هم فراموش می‌کردند و هم می‌بخشیدند"، در سیر تحول خود چندی ست که گاندی را علم کرده‌اند. گاندی مد روز لیبرال‌نمایان ایرانی و اسم دعای آنها شده است. به نام او قسم می‌خورند و در اعلام وفاداری به راه او با هم مسابقه می‌دهند. "ماهاتما" (روح بزرگ) در کالبد بی‌جان لیبرال‌نمایان ایرانی نفوذ کرده و آن‌ها را به واعظین علم اخلاق مبدل کرده است.

امروز که جنبش توده‌ای در راه رادیکالیزه شدن گام بر می‌دارد و شبخ انقلاب را بر فراز ایران به پرواز در


آورده است، گاندی و ایدئولوژی جنبش "ضد خشونت" او قرار است نقش بازگرداندن این جنبش به راه راست، یعنی راه اصلاح طلبی، را بازی کند. لیبرالیسم ایرانی بسیاری از نخبگانی را که در چنجه دارد وارد میدان کرده تا به نام اومانیسیم گاندی وار و با مائده ضد خشونت به آرمانهای اصلاح طلبانه خود در رژیم جمهوری اسلامی، که با اوج‌گیری جنبش توده‌ای روز به روز نحیف‌تر می‌شود، قوتی بخشد.

همین است که توضیح می‌دهد چرا "لیبرال‌های ما حالا یاد گاندی و جنبش غیر خشونت‌گرایش افتاده‌اند؛ در حالی که این مشی امروز در جهان، در مجموع، تنها در جریان‌ات حاشیه‌ای و اتوپییست به حساب می‌آید؛ خط مشی گاندی در اروپای میان‌دو جنگ از سوی جنبش‌های چپ و ضد جنگ جدی گرفته می‌شد و در میان آنها نفوذ داشت، اما بعد از جنگ دوم در محافل سیاسی

خمیره جنبش ضد خشونت امروزی ایشان البته از یک دهه پیش ور آمده بود. بیش از ده سال است که لیبرال‌های ایرانی همانند صفحه خط افتاده‌ای این اوراد را تکرار می‌کنند:

انقلاب نوعی تهاجم است برای تغییر بر مبنای منطق خشونت و نه گفتگو و احترام به حقوق مخاطب خود. در انقلاب خشونت هست چون بر مبنای احترام و گفتگو استوار نیست. انقلاب ماشین دولت را تخریب می‌کند، سیستم را به هم می‌زند و به این ترتیب خشونت را انتشار می‌دهد. انقلاب یک سلطه مبتنی بر



 **خشونت و بیگانه با فرایندهای مدنی ست.** حکومت هائی که از انقلاب بیرون می آیند چون محصول اعمال خشونت هستند خودشان گفتمان خشونت در جامعه را گسترش می دهند. خشونت در جامعه محصول گفتمان خشونت است. تولید خشونت از طریق گفتمان زمینه های روانی و اجتماعی اعمال خشونت را فراهم می کند و ... (برای نمونه نگاه کنید به آثار ن. احمدی خراسانی، ک. علمداری، ع. سحر خیز، ف. نگهدار ...)

این جا ضرورتی به توضیح بی پایگی این احکام نیست، چرا که همه آنهایی که ریگی به کفش ندارند و با منطق انقلابات حداقل آشنائی را دارند می دانند که انقلاب و خشونت یک به یک نیستند و پیوند ذاتی و

مستقیم میان این دو وجود ندارد؛ انقلاب عملی برای تغییر رادیکال و بنیادی وضع موجود است که در انتهای روندی از مبارزات روزمره رخ می دهد؛ وقتی انقلاب می شود که هنجارهای متداول در سیستم دیگر جواب ندهد و ساختارهای آن از هم بپاشد؛ انقلاب اما لزوما خشونت آمیز نیست؛ انقلاب زمانی به خشونت روی می آورد که با سرکوب خشونت بار ارتجاع مواجه می شود.

تنها کافی ست که به گفته های مشاهیر بسیار غیر انقلابی در مورد خشونت انقلابی اشاره کنیم. از چهره محبوب لیبرال های مان، کارل پوپر (به زعم او جائی که نیروئی آزادی کش با خشونت و جنگ به از میان بردن آزادی کمر بسته است آزادی خواهان مجبور می شوند برای دفاع از آن

امروز که جنبش توده ای در راه رادیکالیزه شده گام بر می دارد و شبخ انقلاب را بر فراز ایران به پرواز در آورده است، گاندی و

ایدئولوژی جنبش ضد خشونت او قرار است نقش باز گرداندن آن به راه راست، یعنی راه اصلاح طلبی، را بازی کنند

به جنگ و خشونت دست زنند)، که بگذریم به خود گاندی می رسیم که با یاد آوری حد و حدود متدش از شرایط روی آوری به سلاح نیز حرف زده است؛ این گفته او در چهار گوشه جهان شهرت دارد: "من ترجیح می دهم که هند برای دفاع از حیثیت خود سلاح بردارد تا ببینم که با جین و رفتن شرافت خود نشسته است".

دیگر این که تضاد قهر آمیزی که خود را در عرصه سیاست نشان می دهد انعکاس تناقضات و تقابلاتی ست که در زیر بنای طبقاتی و اقتصادی جامعه وجود دارد.

یعنی خشونت عریان و فیزیکی در انقلابات و طغیان های توده ای انعکاس خشونت همه جانبه و پنهانی ست که در یک ساختار ستم گرانه اقتصادی و اجتماعی بر شمار بزرگی از انسانها می رود و هستی و شأن انسانی و آزادی آن ها را هر روزه مورد تجاوز قرار می دهد.

از "لیبرال" های ما این البته انتظار بزرگی ست که پیکان حمله خود را به چنین خشونتی نیز متوجه کنند اما دست کم می شود انتظار

داشت که در ادعاها و احکام خود نسبت به بروز "خشونت" در انقلاب ها و سوابق تاریخی آن امانت و شرافت در پیش گیرند. یک نمونه از تحریف های رایج در میان طیف "ضد خشونت جوی" ما تلاش برای این است که "خشونت های" انقلاب بهمن ۵۷ را مبنای سرکوب های دوران بعد از آن جلوه دهند.

از قضا انقلاب بهمن که یک سال و اندی به درازا کشید یک نمونه از انقلاب هائی بود که بدون توسل به سلاح و تنها به نیروی تظاهرات و اعتصابات سراسری روی داد. از وقایع روز ۲۲ بهمن هم که پایگاه های نظامی به دست مردم افتاد هم نمی توان با عنوان خشونت و قهر یاد کرد چرا که نیروهای مسلح از هم پاشیده رژیم در مجموع مقاومتی از خود بروز ندادند تا به خشونت منجر شود. هر فعال اجتماعی که این دوران را به یاد دارد در صورتی که غرض و مرضی نداشته باشد از این واقعیت آگاه است که بعد از به دست گرفتن ارگان های قدرت به دست اسلاميون و سرانجام با به روی کار آمدن جمهوری اسلامی بود که سرکوب و خشونت بر مخالفان متداول گردید.





به هر رو، طیف لیبرال و سوسیال دموکرات ما در ابتدا برآمد جنبش توده ای "مدنی" اخیر را لیبیک گفت و نیل به آمل و اهداف خود از درجه آن را ممکن دید و برای آن آستین بالا زد. اما به سرعت شاهد ناتوان این واقعیت گردید که با گسترش و رادیکال شدن این جنبش اعلان خطر های ده ساله اش فعلیت و شفافیت شگرفی یافته و عاقبت چیزی که از آن می هراسید فرا رسیده است.

با برآمد جنبش توده ای جاری در این چند ماهه گاندی گرائی لیبرال های صلح طلب ما شدت و حدت گرفت. انگار که ایدئولوژی غیر خشونت گرای (یا بقول آنها ضد خشونت) گاندی می توانست آب رفته را به جوی باز آورد، گفتی که گاندی وارگی می تواند آنتی تز آنها برای قیام و انقلاب

ماجرای گاندی

باشد.

اما دوستان "صلح طلب" ما می دانند که «غیر خشونت گرائی» گاندی تنها یک متد مبارزه نیست بلکه یک سیستم است که اجزای تشکیل دهنده فلسفی، سیاسی و اجتماعی آن قاعدتا

به عنوان یک مجموعه عمل می کنند. این سیستم چنان تضادهائی با ادعاها و منویات لیبرال های ما دارد که به سرعت از فونکسیون واقعی این گاندی گرائی لیبرالهای ایرانی در شرایط و اوضاع فعلی در ایران پرده بر می دارد. اشاره به چند مورد از این تناقضات خالی از تفرج نیست:

گاندی تبعیت از رئیس و رهبر را یکی از اصول عملی جنبش خود می دانست و تلاش می کرد که هر حرکتی در جنبش غیر خشونت آمیزش تحت اتوریته یک فرد باشد و تبعیت از این فرد به شکل تمام و کمال صورت گیرد. در مجموع خود او بود که مقررات حرکتی که رهبری می کرد را تعیین می نمود و دور شدن مریدانش از این مقررات برایش قابل تحمل نبود. تا زمانی که این حرکات تحت رهبری مطلق خود گاندی یا نزدیکانش قرار داشت به مشی غیر خشونت آمیز خود وفادار می ماند اما به محض این که از این کنترل مطلق خارج می شد از مسیر غیر خشونت اش تماما منحرف می گردید؛ برای همین است که بسیاری بر آنند که هیچ یک از نهاد های جنبش گاندی بعد از

مرگ او پایدار نماند چون این ها تنها بر کاریزما و اتوریته او استوار بوده اند. این سیستم در تناقض آشکار با احترامات فائقه ای ست که لیبرال - سوسیال دموکرات های ما نسبت به جنبش های افقی، شبکه ای و بی سر ابراز می کنند؛ در تقابل با همه آن پیف و پوفی ست که ایشان نسبت به اصل رهبری و رهبران در جنبش های اجتماعی و سیاسی از خود بروز می دهند!

حتی سیستم پارلمانی هم (با وجود این که گاندی بیشترین خدمات پارلمانی را به حزب کنگره کرد) به مذاق گاندی خوش نمی آمد تا جائی که این نظام را به "زن عقیم و فاحشه" هم تشبیه کرده است. ادعاهای ضد پارلمانی او در یکی از اصلی ترین آثارش (هند سواراج)، که در آن مشی غیر خشونت آمیزش را ارائه می کند (و در هر کمپین نافرمانی مدنی تجدید چاپ می شد و در میان جوانان توزیع می گردید)، چنان آشکار و صریح است که هرگز مورد تکذیب و یا تجدید نظر او قرار نگرفت. به طور خلاصه گاندی معتقد است که سیستم پارلمانی متکی بر احزاب عقیم است چون وزیران

مرتب تعویض می شوند و دغدغه نمایندگان پاسخ به نیازهای احزاب است. گاندی مخالف تغییر دولت، سیستم حزبی و حتی اصل انتخابات است چون تغییرات ناشی از انتخابات رقابتی که موجب تغییر دولت ها می شود از نظر او مانع تصمیم گیری های منطقی و باثبات سیاسی می گردد.

چنین موضعی نسبت به سیستم پارلمانی هند (در بزرگترین دموکراسی جهان!) تناقض آشکاری با آرمان های پارلمانی و انتخاباتی لیبرال های ما، که در شوق نیل به آن به هر پشتک و واروئی در خدمت اصلاح طلبان نظام دست می زنند، قرار دارد.

سیستم گاندی با هر چه که رنگی از غرب دارد مخالفت می کرد، از فرهنگ و آموزش و پرورش و شهریت و دوا و درمان و لباس و ماشین و هنرهای زیبا تا منفعت طلبی و ماتریالیسم (چیزی که دوستداران گاندی و پیروان راه او غالبا به آن اشاره نمی کنند). او در همان اثر مشهورش می نویسد که تمدن (غربی) بیماری ست که هند باید خود را از آن مصون دارد.



که بحران های اجتماعی و سیاسی بدون خشونت به سر رسند؛ که درگیری های مذهبی و قومی میان هندو ها و مسلمانان در کشور گاندی یکی از افسار گسیخته ترین خشونت های معاصر در جهان را شکل داده است؛ که جامعه ای که عمیق ترین نابرابری های اقتصادی و اجتماعی در آن برقرار است دست بر قضا کشوری ست که بر طبق آموزه های گاندی قرار بود مدل جنبش غیر خشونت گرا در جهان گردد!

در این باره اشاره به گفته های رابیندرانات تاگور، شاعر پر آوازه هندی هم عصر گاندی خالی از فایده نیست. تاگور که انسانی پیشرو بود و ناسیونالیسم را در خود تهدیدی برای بشریت می دانست و با ماهاتما گاندی هم مراوده و نزدیکی داشت (گرچه بر سر موضوعات فراوانی با او در اختلاف بود) زمانی به او هشدار داد که بعضی عملیات معروف به نافرمانی مدنی مانند بایکوت کالاهای خارجی تنها به تیز تر کردن احساسات کینه جویانه بدوی توده های پیرو او منجر می شود. در خلال جنبش نافرمانی مدنی تاگور با مشاهده این که چگونه توده های پیرو

مذهب است که باید مناسبات میان انسان و طبیعت و هم چنین میان انسان ها را تعیین کند و راه برد. برای لیبرال هائی که دست کم جدائی سیاست و مذهب را در آینده مد نظر دارند، پیش گرفتن مشی بنیان گذار جنبش غیر خشونت امری غریب می نماید.

گرچه گاندی در مجموع به امر برابری زن توجه داشت و حتی کاراکتر "زنانه" جنبش غیر خشونت گرا را می پذیرفت: "اگر عدم خشونت طبیعت انسانیت است، پس آینده به زنان تعلق دارد"، و موافق تحصیل زنان بود اما در عین حال، در هماهنگی با مبانی ضد مدرنیستی اش، معتقد بود که جای زن در خانه است. در همان اثر معروف خود تمدن غربی را متهم به این می کند که زن را، به جای این که ملکه کانون خانواده اش بماند، به گردش در خیابان و کار در کارخانه سوق می دهد. این نظر با تلقی لیبرال های فمینیست (یا دست کم بخشی از آنها) از امر برابری حقوق زن نباید چندان انطباق داشته باشد!

و سرانجام هیچ کس از این فاکت بی اطلاع نیست که در جامعه هند این نادر است

هسته ضد مدرنیستی اندیشه و ایده های گاندی با آرمان های مدرنیستی و جامعه ایده آلیزه مدرن -- غایتی که از نظر لیبرال های ما ایران باید طی دهه های آینده به آن نائل آید -- در چنان تقابل آشکاری قرار دارد که دست کم تعظیم و تکریم طیف مدرنیست آن ها (که خروج جامعه ایران از سنت به مبارزه سیاسی آن ها هویت داده است) به این ایده ها را بدیع جلوه می دهد. در سیستم گاندی مذهب نه تنها از سیاست جدا نیست، بلکه باید عمل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را راهنمایی کند. حتی هنر هم باید انسان را به یاد خدا بیندازد. سیاست بی مذهب "نجاست مطلق" می شود. غیر خشونت گرایی هم یک پرنسیپ مذهبی و هم یک شیوه عمل سیاسی ست.

تمدن غرب تنها ویرانی و سقوط است، قلمرو شیطان است! (راستی این ها شما را یاد کی می اندازد؟) تمدن بی اخلاقی، لامذهبی، ماشینیسم و ماتریالیسم است. هند واقعی از نظر او آنتی تز غرب است، مذهبی، غیر خشن، روستائی و اخلاقی ست. گاندی وفاداری به سنت را برگ برنده کشورش در نبردهای خود می داند. ابتدا از کارکنان دولت می خواهد که شغل خود در ادارات دولتی را رها کنند و از مردم می خواهد که از مصرف اجناس صنعتی خودداری ورزند، و بعد ها جوانان را به ترک دانشگاه و پرداختن به نخ ریزی تشویق می کند. دردهه پایانی زندگی اش هم برای احیای ده به عنوان واحد و هسته اصلی در کشورش تلاش می کند.

خشونت عریان و فیزیکی در انقلابات و طغیان های توده ای انعکاس خشونت همه جانبه و پنهانی ست که در یک ساختار ستم گرانه اقتصادی و اجتماعی بر شمار بزرگی از انسانها می رود و هستی و شأن انسانی و آزادی آن ها را هر روزه مورد تجاوز قرار می دهد



هسته ضد مدرنیستی اندیشه و ایده های گاندى با آرمان های مدرنیستی و جامعه ایده الیزه مدرن - غایتی که از نظر لیبرال های ما ایران باید طی دهه های آینده به آن نائل آید - در چنان تقابل آشکاری قرار دارد که دست کم تعظیم و تکریم طیف مدرنیست آن ها به این ایده ها را بدیع جلوه می دهد

پرواز ما با فورماسیونی چون کنگره بی معناست؛ تنها امری که قابل توجه می شود این است که دوستان ما هم مانند همه جریانهای سیاسی رو به افول در جوامع "رو به توسعه" کوشیده اند که از نم جنبش غیر خشونت گرای گاندى کلاهی هم برای خود بدوزند. این جا هم فونکسیون گاندیسم دوستان لیبرال ما این بوده است که در برابر عروج رادیکالیسم توده های به طغیان آمده بایستند، مانع عبور آنها از رژیم جمهوری اسلامی شوند و بسوی اهداف اصلاح طلبانه شان در این نظام جذب کنند.

۶ دی به این دوستان ما (و به همگان) نشان داد که ایشان بر خلاف ادعایشان چگونه در حصار ذهنی گرائی هایشان محبوس اند و تا چه میزان در او هام خود سیر می کنند.

و دست آخر، این گاندى گرائی اخیر "لیبرال" های ایرانی در عین حال بی پرنسیپی فکری و تنوریک آنها و ناتوانی شان از طرح یک دستگاه تحلیلی منسجم و پایدار را برملا می کند، و نشان می دهد که علیرغم همه ژست های آکادمیکشان از تحریف واقعیات و اسطوره سازی ابائی ندارند.*

این جنبش از عقل و فرهنگ فاصله می گیرند و از رهبر خود تبعیت کورکورانه می کنند به عصیان آمده و خطاب به گاندى می نویسند که مقاومت منفی او در خود با اخلاق مغایرت دارد. رومن رولان نویسنده فرانسوی که با گاندى نزدیکی داشت و خود از پیروان جنبش او بود (و یکی از زندگی نامه او را هم تدوین کرده است) نظر تاگور مبنی بر این که بذر خشونت در هند در عین ترویج غیر خشونت گرائی کاشته شد را وارد می دانست.

اما این ها مهم نیست! واقعیت این است که تقدیس گاندى و جنبش غیر خشونت گرای او برای لیبرال های ایرانی، همانطور که پیشتر گفته شد، مورد مصرف دیگری دارد. به همان ترتیب که در زمان خود برای حزب کنگره مواهب سیاسی مهمی در بر داشته است. در واقع برای حزب کنگره ایده های فولکلوریک اقتصادی و سیاسی گاندى که مردم را به ترک مشاغل خود و روی آوری به نخ ریزی فرامی خواند یا

دموکراسی پارلمانی و رقابتی و سیستم حزبی را دلیل ناپایداری سیاسی هند می دانست، از اهمیتی برخوردار نبود (و برخی مودبانه آن ها را اتوپيائی توصیف می کردند). اهمیت اصلی گاندى برای کنگره در این بود که توانست جمعیت کثیری از "کاست نجس ها" را از حزب کمونیست و سازمان های رادیکالشان بکند و به هندونیسیم، به ناسیونالیسم هندی و در نتیجه به کنگره پیوند زند. با پیوستن "کاست نجس ها" کنگره به بزرگترین فورماسیون سیاسی هند مبدل شد. هر چند "کاست نجس" های سابق بعد از مدتی به کلاه گشادی که بر سرشان گذاشته شده بود پی بردند و به گاندى زدائی از جنبش خود پرداختند اما دستاورد سیاسی ورود آنها به زندگی پارلمانی هند سلطه بی رقیب و بی چون و چرای حزب کنگره را برای مدتها در این کشور تضمین نمود.

البته قیاس ایران قرن بیست و یکم با هند میانه سده گذشته، یا طیف لیبرال-سوسیال دموکرات بی بال و

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

از مردمک چشم آزادی در ایران حفاظت کنیم !

(بر رابطه با زندانی کردن نماینده گان سندیکای کارگری هفت تپه)

شروین رها - اول دی ۸۸

به نقل از وبلاگ فاتوس



توسط رژیم با اخراج و زندانی کردن و به محاکمه کشاندن آنها تاکنون نتیجه ای در بر نداشته است . توطئه های کارفرما و دولت علیه این سندیکای نوپا تمامی ندارد و فشار اخیر قضایی پرونده در گروگانگیری ، اتهام و تهدید کردن و متوسل شدن به هر وسیله ای در ایجاد شکاف در سندیکا و تحت فشار قرار دادن خانواده های نماینده ه گان زندانی و بیکار شده آخرین آن خواهد بود. اینکه یکی از نماینده ه گان در نامه ای شماره حسابی علنی قید کرده توضیح واضح است و هدف از انتشار آن هم کاملاً روشن

آزادانه انتخاب کرد و نمونه ای از آنچنان تشکیلی شد که با منافع کارگران و رای آنان گره خورده است. هفت تپه را برآستی می توان پیشقراول مبارزات کارگری دوران حاضر در ایران نامید چرا که جهت حرکتش در عمل تامین منافع کارگران با رای آنان و تحکیم استقلال کارگری بوده است . طی یکسال گذشته بارها و به عناوین مختلف نماینده گان هفت تپه زیر فشار و آزار و کارشکنی های مدیریت ، حراست و کارفرما و کل دستگاه رژیم اسلامی سرمایه بوده اند . جداکردن نماینده گان از کارگران

نماینده گان زندانی سندیکای کارگری هفت تپه تحت فشار هستند ، ابتدا به زندان محکوم شدند و سپس از کار اخراج شدند و اکنون نامه ای به امضاء خانواده های سه نفر از نماینده گان زندانی منتشر شده و در آن اشاره شده که درخواست مرخصی آنان (روز شنبه ۲۱ آذر ماه ۸۸) از طرف قاضی پرونده گویا به دلیل انتشار نامه ای علنی با قید شماره حسابی جهت کمک مالی به سندیکا و نیز به بهانه گرفتن کمک مالی از گروه های مخالف رژیم رد می شود . اگر نخواهیم وارد عرصه احکام قضایی و قضاوت ، دادگاه و قانون در رژیم جمهوری اسلامی شویم ، اگر نخواهیم جنایات بی شمار ارتجاع مذهبی در ایران را برشماریم ، اگر نخواهیم از زبان خود سردمداران ریز و درشت جمهوری اسلامی سرمایه در رابطه با کشتار ، جنایات ، تجاوز ، زندان ، اعدام و ترور نقلی کنیم ، اگر نخواهیم به شکنجه کارگران و تیر اندازی به

اعتراضات کارگری و کشتار آنها حرفی بزنیم ، اگر نخواهیم دوباره به افشای جنایات ارگانهای سرکوبگر سرمایه داری ایران در رابطه با فعالین اعتراضات اجتماعی دست بزنیم ، اگر نخواهیم به شلاق زدن کارگران بخاطر برگزاری مراسم روز کارگر به شیوه اسلامی یک بار دیگر رجوع کنیم و موارد بی شمار دیگر که مکتوب کردنش مثنوی هفت من کاغذ می شود ، تنها و در حد ادعای بی شرمانه قاضی پرونده هفت تپه تامل می کنیم تا ببینیم اصل مطلب چیست و قضیه از کجا آب می خورد؟

کمی بیش از یکسال از تشکیل سندیکای نیشکر هفت تپه در خوزستان می گذرد و طی این مدت هفت تپه و نماینده گان آن مایه دلگرمی برای جنبش کارگری بوده اند. سندیکای هفت تپه از درون مبارزه طولانی کارگران شکل گرفت نماینده گانش را



قلب آنها جای دارد و از حمایت آنها برخوردار است.

سی سال پیش سرمایه داری در ایران با سقوط رژیم شاه دچار ضربه ای جدی شد. واقعیات تحول پنجاه و هفت نشان داد که کارگران در ایران از لحاظ اقتصادی به مثابه طبقه ای نقش اصلی را در سرنگونی رژیم شاه به عهده داشتند و در مراکز صنعتی بصورت توده ای در شوراهای خود متشکل شدند. در مقایسه با طبقه کارگر طبقه بورژوازی بر مراتب ضعیف تر و بالطبع از لحاظ سیاسی ناتوان تر بود. عروج رژیم هار اسلامی در ایران که با بسیج یک جنبش ارتجاعی توسط خمینی و با حمایت فعال سرمایه جهانی فراهم شد، در حالی که طبقه بورژوازی ضعیف بود اجتناب ناپذیر بود، از آنجا که طبقه کارگرنیز فاقد حزب سیاسی خویش و دارای عدم آمادگی برای اعمال قدرت در جامعه بود. ماشین سرکوب رژیم جمهوری اسلامی از همان آغاز بکار افتاد و برای از بین بردن فضایی، که در نتیجه مبارزات توده های شرکت کننده در انقلاب و برای متحقق کردن آزادیهای دموکراتیک

روحانی و یا فاسد کردن و تهی کردن جنبشهای اعتراضی در جامعه باشد. فشار دیگربر جنبش کارگری در خارج ایران از سوی نهادی به اسم مرکز همبستگی کارگری امریکا است که پروژه ای برای فاسد کردن جنبشهای مستقل کارگری و غیره است. این نهاد امپریالیستی، که سابقه طولانی در منحرف کردن مبارزات کارگری در جهان دارد، شکل گیری نهادهای مستقل کارگری که در چند سال اخیر در ایران به ضرورت مبارزه کارگران تبدیل شده است را خوب تشخیص داده است و برای این کار برنامه ریزی کرده است. اما خوشبختانه تاکنون تیرش به سنگ خورده است از یکطرف نماینده گان سندیکای هفت تپه کارگران را به آنها نفروختند و از طرف دیگر دلالان ایرانی شان از قبیل آقای مهدی کوهستانی نژاد (فعال اتحادیه ای در کانادا) و خانم فرزانه داوری (مترجم در امریکا) پورسانت هفت تپه عایدشان نشد. نامه علنی علی نجاتی از یک طرف و زندان رفتنش از طرف دیگر تعهد و صداقت یک نماینده کارگر به انتخاب کننده گانش است و بی شک در

پرونده هفت تپه به حراج بگذارند. آنها نیروی میلیونی در جامعه هستند که چرخ آن بدست دست توانمندان می چرخد. نماینده گان، زندان را به خود فروشی و چوب حراج زدن به سندیکا ترجیح دادند. آنان حاضر نشدند که در مقابل چک سفید یا گونی های اسکناسهای سرمایه داران ایرانی و یا کیسه های دلار آمریکایی، کارخانه انسان فروشی راه بیاندازند. در داخل ایران رژیم ارتجاع اسلامی و کارفرمایان انگل در ایران که تا خرخره در فساد مالی هستند و از قبل نیروی کارارزان در جامعه نشخوار می کنند مثل همکیشان خود در سراسر جهان، برای حفظ جان و مال و نظامشان هزینه هم پرداخت می کنند، حال این هزینه برای اجیر کردن نیروی نظامی یا نیروی

است و بر خلاف ادعای قاضی مرتجع و سرسپرده و جیره خوار پرونده دال بر گرفتن کمک مالی از خارج، متکی بودن اعضاء سندیکا به نیروی خود، داشتن استقلال و عدم وابستگی مالی سندیکا سیاه روی سفید در نامه درج شده است.

نامه ها را علی نجاتی رئیس هیئت مدیره سندیکای هفت تپه با شماره حساب بانکی و مشخصات به طور علنی کمی قبل از زندان رفتنش منتشر کرد. در نامه ها دست گدایی دراز نشده و یا تقاضای پول از نهاد، سازمان، دولتی و جایی در خواست نشده است. نامه بیان شفاف و صمیمیت کارگرانی است که با وجود عدم برخورداری از حداقل امکانات زیستی در ایران، حاضر نیستند خود و خانواده ه شان را امثال آقای قاضی

سیر رویدادها در این دوره نشان داد که آزادیهای مدنی بورژوازی از چهارچوب قانون ارتجاع اسلامی فراتر نمی رود و بر عکس و با وجود سرکوب جنبش کارگری از آغاز رژیم اسلامی، چپ در جنبش کارگری دارای اعتبار زیادی است



سندیکای هفت تپه از درون مبارزه طولانی کارگران شکل گرفت نماینده گانش را آزادانه انتخاب کرد و نمونه ای از آنچنان تشکلی شد که با منافع کارگران و رای آنان گره خورده است

طبقه بورژوازی در مقابل
آن را به همراه داشت.

با اعلام نتایج انتخابات رژیم
اسلامی در خردادماه گذشته
جنبش میلیونی توده ای
عروج کرد و درز درون
رژیم جمهوری اسلامی
ترک عمیق برداشت. وقوع
جنبش توده ای برای آزادی
در ایران نه محصول تقلب
در انتخابات و یا اختلافات
درونی جناحهای رژیم بلکه
بر عکس این جنبشی بر
مبنای نیازهای واقعی
در بطن جامعه بود که پس
از سی سال سرکوب در
مقطع انتخابات امکان
ظهور پیدا کرد. جنبش
همگانی که علی العموم با
شعار آزادیخواهی در مقابل
رژیم قرار گرفت فاقد
رهبری واحد و شعارهای
واحد بود. بورژوازی ناتوان
ایران که بنا به شرایط
بحران سرمایه داری و عدم
انسجام رهبری واحد
نتوانسته بود

نمی رود و بر عکس و با
وجود سرکوب جنبش
کارگری از آغاز رژیم
اسلامی، چپ در جنبش
کارگری دارای اعتبار
زیادی است. برگزاری
مراسمهای مستقل کارگری
، بالفعل شدن ایجاد
تشکلهای مستقل کارگری ،
برگزاری مراسمهای روز
زن و دانشجو، نقد سیاستهای
لیبرالی و اعلام تشکل های
چپ در جنبش دانشجویی نه
تنها بر ایجاد جامعه مدنی
سنگینی می کرد ناتوانی
طبقه بورژوازی را به عینه
نشان می داد. عروج
نظامیان و احمدی نژاد در
محدود کردن اصلاح طلبان
و سرکوب جنبش های
اجتماعی راه کار دولت
سرمایه برای حفظ رژیم
اسلامی بود، رژیمی که درز
برداشته بود ، از سویی
حضور مستقیم دستگاههای
نظامی و سپاه در دفاع از
منافع قشری خود و از سوی
دیگر آه و ناله قانونمندان

نماینده گی سیاسی کند
جریان اصلاح طلبی در
ایران شکل گرفت و ایجاد
نهادهای مدنی را در دستور
گذاشت. یکی از نهادهایی
که برای دوران جدید
تعریف شده بود ایجاد
تشکل های سه جانبه گرایی
در میان کارگران بود.

شرایط فراهم شده خصوصا
آنجا که مستقیما به جنبش
کارگری ربط پیدا می کرد
عواملی را بوجود آورد تا
در آن گرایشات چپ و
راست جنبش کارگری
عکس العمل نشان دهند .
گرایش راست برای ایجاد
تشکل خود را کاملا در
سیاست های اصلاح طلبان
محبوس کرد و گرایش چپ
ایجاد تشکل را منوط به
رای توده کارگران و با
دخالتهای آنان در سوخت
و سازتشکیل آن دانست .
دوران هشت ساله دولت
خاتمی ناتوانی اصلاح
طلبان و شکست طیف دوم
خرداد را در اهدافش به
نمایش گذاشت و به موازات
تلاش های سیاسی لیبرالها،
چپ در جنبش کارگری و
جنبش دانشجویی چا پای
خود را تحکیم بخشید . سیر
رویدادها در این دوره نشان
داد که آزادیهای مدنی
بورژوازی از چهارچوب
قانون ارتجاع اسلامی فراتر

بوجود آمده بود، سراسیمه دست بکار
شد. سرکوب و کشتارهای
دائمی به تنهایی نمی
توانست شرایط مطلوب باز
سازی سرمایه داری در
ایران را متحقق کند ، جنگ
با عراق مترصد فرصتی
دیگرو آزمایشی دیگر برای
رژیم بود که بتواند به فراهم
شدن آن سرعت بخشد اما
این نیز نتوانست به شکل
گیری دولت سیاسی
بورژوازی و یا کاهش
بحران آن در ایران
بیانجامد . از سوی
رفسنجانی به مثابه الگویی
از جمهوری اسلامی یا
حداقل بخشی از آن سیاست
خصوصی سازی سرمایه
در سطح جامعه طرح شد
که هم هئیت جدیدی در خود
رژیم یا در ارتباط با آن به
مثابه صاحبان سرمایه را
در برمی گرفت و هم بعد
از فروپاشی بلوک شرق
الگوی سیاست اقتصادی
نئولیبرالیسم در سطح جهان
سرمایه داری در دسترس
بود. ادغام در سرمایه
جهانی منوط به شرایطی
بود که در چهارچوب
صندوق بین المللی
پول، سازمان جهانی
کاروتجارت جهانی تعریف
می شد . با هدف تامین
ملزومات دولتی که طبقه
بورژوازی در ایران را



اعتراف آشکارمقامات رژیم اسلامی و نیز گزارشگران و تحلیلگران جهانی با مشاهده سیر تحول جنبش توده ای در بحران عمیق سرمایه داری موجود چیزی جز انعکاس نگرانی عمیق آنها از تبدیل شدن جنبش توده ای به یک جنبش طبقاتی تمام عیار در ایران نیست

نشان داده است که مورد حمایت و پشتیبانی کارگران و فعالین کارگری است و نامه علی نجاتی رئیس هیئت مدیره آن منبى بر استقلال مالی آن سالم بودن آن را علنا آشکار می کند. تمام تلاش سرمایه داری و رژیم جمهوری اسلامی در فشار بر نماینده گان هفت تپه ، زندانی کردن و اخراج آنان از کار ، اتهام زدن بر آنها و انواع توطئه های دیگر، دشمنی آشکار با رای کارگران و ترس از دخالتگری آنان در سرنوشت خویش است.

وجود نماینده گان هفت تپه در زندان به گرو گان گرفتن کارگران در ایران است. با نیروی همبستگی طبقاتی و به شیوه های گوناگون به دفاع از سندیکای هفت تپه بپردازیم. سندیکای مستقل کارگری هفت تپه، اگر خار چشم رژیم و سرمایه داری و نهادهای امپریالیستی امثال مرکز همبستگی امریکا است، برای جنبش کارگری و مبارزه آزادیخواهی در ایران مردمک چشم است، از این مردمک حفاظت کنیم.*

تماس مستقیم با اتحاد سوسیالیستی کارگری

wsu@home.se

تلفن:

0046-739-397-143

آدرس سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری

www.wsu-iran.org

آدرس سایت کارگر امروز

www.workertoday.com

دخالتگری می کند. اعتراف آشکارمقامات رژیم اسلامی و نیز گزارشگران و تحلیلگران جهانی با مشاهده سیر تحول جنبش توده ای در بحران عمیق سرمایه داری موجود چیزی جز انعکاس نگرانی عمیق آنها از تبدیل شدن جنبش توده ای به یک جنبش طبقاتی تمام عیار در ایران نیست. آنچه این جنبش را به سوی یک تحول پایه ای در ایران ارتقاء می دهد حضور طبقه کارگر با ابزارهای توده ای خویش یعنی تشکل های مستقل و طبقاتی است. رژیم اسلامی سرمایه که با جنبش توده ای حاضر در صحنه سیاسی ایران ترک عمیق برداشته است بی شک تنها با حضور متشکل طبقه کارگر در آن جنبش و گرفتن رهبری آن به گور سپرده خواهد شد، این آن ترس و نگرانی است که براندام رژیم و سرمایه داری در ایران لرزه انداخته است و فشار بر سندیکای مستقل هفت تپه نیز از اینجا آب می خورد.

رابطه خود را با دولت سیاسی اش تعریف کند و با وجود اینکه فرصت طلایی دوران دولت خاتمی را از دست داده بود در دوران انتخابات دهم ناگزیر در پشت میر حسین موسوی صف کشید. عروج جنبش توده ای اختلاف جناحها را از پوسته خود بیرون کشید و آنها را مجبور به عکس العمل در مقابل آن کرد. جناح حاکم نظامیان و سپاه و ولی فقیه با چنگ و دندان به مقابله با آن رفت و موسوی و اصلاح طلبان ناچاراً به آن مراجعه کردند. موسوی، کروی و خاتمی با پوشش دادن آن تحت عنوان «جنبش سبز» در تلاش برای محدود کردن جنبش توده ای در چهارچوب قانونی و فشار بر نظامیان برآمدند. اما جنبش حاضر در طول مسیر خود نشان داد که بسیار عمیق تر از آن است که بتواند مورد زد و بند و سازش از بالا قرار گیرد. در طول چند ماه گذشته این جنبش از «سبزها» نیز گذشته است و با هر چه طولانی تر شدن آن می رود که خواسته های عمیق تر جامعه از جمله اقتصادی سر باز کند و آنجاست که توده کارگران را به صورت طبقه وارد عرصه

Be Pish!

NO : 50
WEEKLY PAPER OF WORKERS
SOCIALIST UNITY-IRAN
WWW.WSU-IRAN.ORG
BEPISH@HOTMAIL.FR

News - Political

January, 2010

از "خشونت" این جنبش درست مثل این است که کسی قربانی تجاوز را به سبب سیلی ای که به گوش متجاوز زده محکوم کند.

واقعیت این است که بهنود نه مسیح است و نه گاندی، و موعظه ضد خشونت او ایدا از فلسفه اخلاق مایه نمی گیرد، بلکه کاملاً هدفی سیاسی دارد. مسأله این بود و هست که نه فقط موسوی و کروبی و خاتمی و جبهه مشارکت ایران اسلامی هدف شان حفظ رژیم است، بلکه لیبرال های سکولار و جمهوری خواه ایران نیز که پارلمان و انتخابات سرلوحه برنامه شان است، در جنبش جاری استراتژی شان این است که تعرض را صرفاً متوجه دولت احمدی نژاد کنند ولی خامنه ای را از آماج حملات مردم خارج کنند. (مثلاً نگاه کنید به قطعنامه جمهوری خواهان ایران؛ یا نوشته های چند ماه اخیر بیژن حکمت در سایت اتحاد جمهوری خواهان ایران؛ یا مصاحبه عزت الله سبحانی در همان سایت با عنوان "مایل نیستیم نظام فرو بپاشد"، که از بخت بدشان انتشارش مقارن با روزی بود که در خیابان های تهران و بسیاری شهرها مردم درگیر نبرد تن به تن با نیروهای نظامی و امنیتی و اوباش سپاه و بسیج بودند!)

با ۱۳ آبان و عمومیت یافتن شعار مرگ بر خامنه ای و مرگ بر ولایت فقیه روشن شد که به زیر کشیدن رژیم جمهوری اسلامی هدف استراتژیک جنبش است. و با ۶ دی برای هر ناظر شکاکی هم روشن شد که برای رسیدن به این هدف استراتژیک جنبش می رود تا راه انقلابی را اتخاذ کند. سیل خروشان جنبش لیبرالیسم ایران را در امواج خود غرق کرده است. از لحاظ سیاسی حرفی ندارند و ورشکسته اند، این است که موعظه های اخلاقی بناچار جای محوری در تبلیغات شان پیدا کرده است.

بیش از ده سال است که ترجیح بند تبلیغات ضد سوسیالیستی لیبرالیسم ایران این بوده که مارکسیست ها ایدئولوژیک هستند و می خواهند طرح های مکتبی خود را به جامعه تحمیل کنند؛ ولی لیبرال ها تجربه گرا هستند، از واقعیت حرکت می کنند، به خواسته و آراء مردم، هرچه باشد، احترام می گذارند، و این اثبات دموکرات منشی آنهاست. شش ماه جنبش توده ای نشان می دهد که قضیه درست برعکس است: این مارکسیست ها بوده اند که با تکیه بر دستگاه فکری شان توانسته اند منطق عینی جنبش را بشناسند و شعارها و استراتژی انقلابی خود را بر مبنای خواسته ها و تحرک عینی توده مردم طرح کنند. و این لیبرال ها بوده اند که با توجیهات فکری نامنسجم و ناقص، اسیر پندارهای ایدئولوژیک خود بوده اند و اهداف و استراتژی کاملاً ذهنی ای را تنها در انطباق با آرزوهای مکتبی خود در جنبش تبلیغ کرده اند. امروز هم که جنبش آشکارا به راهی می رود که نادرستی تبیین لیبرال ها از خواسته ها و حرکت توده مردم را نشان می دهد، بجای اینکه "دموکرات منشی" به خرج دهند و آراء مردمی که در خیابان ها با پاهای خود رأی داده اند را بپذیرند، مردم را سرزنش اخلاقی می کنند و دلهره گرفته اند! برای امثال بهنود من (با الهام از برتولت برشت) پیشنهاد بهتری دارم: چرا این مردم را منحل نمی کنید و مردم دیگری را بجایش انتخاب نمی کنید؟! *

گوش کن، آدمک!

پاسخی به مسعود بهنود

ایرج آذرین

۲۹ دسامبر ۲۰۰۹

فقط رژیم نترسیده، مسعود بهنود هم می نویسد "دلهره دارم". (وبلاگ شخصی بهنود، ۲۸ دسامبر) چرا؟ چون مردم به بهانه عاشورا به خیابان ها ریختند و نشان دادند که مصمص اند با دست خالی هم شده کاری کنند تا توپ و تانک و بسیجی و کهریزک واقعا بی اثر شود. بهنود تنها نیست، و بیشک حرف دل همه آن لیبرال ها و اصلاح طلبانی را می زند که از آغاز جنبش جاری چنین تبلیغ کرده اند که این جنبش ذاتاً "غیرخشونت آمیز" است، همان اهداف اصلاحات طلبی را دنبال می کند، و ایدا شیوه های انقلابی را اتخاذ نخواهد کرد. به رغم این تبلیغات، اتخاذ شیوه های انقلابی برای پیش روی جنبش اجتناب ناپذیر است، و در دو ماه اخیر سیر عینی جنبش با سرعت فراینده ای این حقیقت را نشان می دهد: ۱۳ آبان، ۱۶ آذر، ۶ دی. در برابر سیر واقعی جنبش چه می توانند بکنند؟ راه چاره سیاسی ای ندارند، این است که از احساسات شان حرف می زنند و پند اخلاقی می دهند.

برای آنها که سابقه بهنود را می شناسند خالی از تفریح نیست که شاهد باشند از او ج قلّه اخلاق نگران سقوط توده مردم به بی اخلاقی شود: "ما شکست خوردیم. اهل مدارا و تسامح شکست خوردند... امیدوار بودیم که دیگر دامن را با مشت و گلوله نستائیم... آیا قرار است نسل امروز... از همان راه بگذرد؟ راست بگویم دلهره دارم." یک لحظه فرض کنیم که واقعا بهنود چنان از خشونت بیزار است که با دیدن اعتراضات خشونت آمیز خیابانی هر معیار سیاسی و اجتماعی دیگری در چشم او رنگ میبازد. آری، یک لحظه فرض کنیم که، گاندی که سهل است، اصلاً خود عیسی مسیح در کالبد او حلول کرده و آقای بهنود جز اشاعه مهرورزی و محکوم کردن خشونت رسالتی ندارد. سوال این است: چرا این روحیه مسیحایی وقتی مردم قربانی خشونت هستند هیچگاه نمی جنبد؟

موارد خشونت سیاسی رژیم به کنار، گیرم مسیحای ما نیز حکومت را حق امپراتور می داند. اما وقتی کارگران سنج را، از زن و مرد، به جرم برگزاری جشن اول مه به تخته شلاق بستند چرا صدایی از بهنود در نیامد؟ وقتی کارگران خاتون آباد را، که تنها جرم شان این بود که نمی خواستند شغل شان را از دست دهند، به گلوله بستند بهنود کجا بود؟ آیا سوء تغذیه، تحصیلات ناقص، محرومیت از بهداشت و فرهنگ برای چند میلیون کودک که تنها جرم شان این است که در خانواده ای با دستمزد زیر خط فقر به دنیا آمده اند خشونت نیست؟ آیا یادآوری وضعیت نیمی از جمعیت ایران واقعا لازم است؟ آن میلیون ها زن و مردی که شش ماه است این جنبش توده ای را با شجاعتی که جهانیان را خیره کرده به جلو رانده اند برای پایان دادن به همین خشونت ها برخاسته اند. گلایه بهنود